

## منصور اوجی

### شاعران

۱

حاکمان می آیند  
تا شهر را گرد بر گرد حصارى برکشند  
از شب، از سکوت

و کودکان می آیند  
تا حصار را روزنی بگشایند  
با تغنی و لبخند.

و شاعران به نظاره می آیند، به نظاره  
تا شعر بگویند و  
سطح.

۲

پر پرنده آتش زن، در کلامند و  
احضار کننده‌ی پرنده‌ی بی‌نام  
تا در شبِ برف، بر دلِ تنگ، بخواند.

و کف بینان رازند و پیشگویانِ خاک  
بر لبه‌ی حیات می‌ایستند  
و تا مرگ، از شدن می‌گویند  
از شدن سنگ  
تا شدن ماه  
تا علف

و با مرگ، درختی می‌شوند که نخواهی دید  
ریشه در آسمان  
و عطری مرموز  
که بی‌گاه، تا شانه‌هایت می‌آید و پس می‌نشیند.

اسفندماه ۱۳۸۱